

چرا مخالفت با جنگ در یوگسلاوی ضعیف بود؟

مندرج در نشریه «چشم اندازهای انقلابی» شماره ۱۴-ارگان سازمان کارگران کمونیست (CWO)

مترجم سعید - س

جنگ (اعلام نشده) در یوگسلاوی بخوبی نشان داد که رژیمهای سرمایه داری به اصطلاح پیرو دموکراسی تا چه درجه ای از تمامیت طلبی رسیده اند. امریکا، بریتانیا و دیگر کشورهای عضو ناتو، به بمباران کشوری دست زدند که از منشور سازمان ملل در مورد تجاوز به خارج از مرزهای خود، تخطی نکرده بود. با این وجود در مطبوعات مثلا «آزاد» انگلستان بندرت ردپای مخالفت با جنگ بچشم میخورد. در جائیکه روزنامه ها تقریبا فقط آنچه را چاپ میکنند که سران ناتو انتظار شنیدنش را دارند، دولت، دیگر احتیاجی به اعمال سانسور نمی بیند. گلایه تونی بلیر نخست وزیر بریتانیا مبنی بر دیکتاتوری میلوسویچ یا سانسور تلویزیون در صربستان، تنها باعث عطف توجه به سلطه او در این زمینه در بریتانیا میتواند باشد. (ناتو نیز با بمباران ایستگاه تلویزیون صربستان در بلگراد نشان داد که جنگ تبلیغاتی برایش از چه درجه بالای از اهمیت برخوردار است). پس جای تعجب نیست اگر دریابیم که یکی از خواستههای اولیه گردهمایی رامپویه، حق استفاده ناتو از رادیو و تلویزیون صربستان بود.

کشورهای سرمایه داری، پس از اشتباهاتشان در باره ازاد گذاشتن مشاهده جنگ ویتنام از تلویزیون، دریافته اند که در وحله اول کنترل جریان اخبار جنگ، به مراتب از دلالت شروع آن مهمتر است. اخبار تلویزیون در جنگهای فاکلند و خلیج به شدت تحت سانسور بود و کوزوو نیز از این قاعده مستثنی نبود. از آنجا که برتری قدرت نظامی ناتو بی چون و چرا بود، جنگ واقعی از طریق رسانه ها هدایت شد.

این وضعیت برای کارگران در بریتانیا، یادآور کتاب ۱۹۸۴ جرج ارول است: جنگی در یک گوشه دورافتاده جهان در جریان است (گو اینکه کوزوو در فاصله کمتر از ۱۰۰۰ میلی بریتانیا است) و شهروندان برای اشتباه نگرفتن دشمن، لازم است که بدقت جریانات را از طریق رسانه ها دنبال کنند، چرا که دشمن دیروز عراق بود، امروز صربستان است و فردا جای دیگر. «اسلوبا» همچون صدام، زمانی دوست ما بود، اما امروز درمیابیم که او همیشه دیکتاتوری حيله گر بوده است (با این تفاوت که حمایت «ما» از او در گذشته به این دلیل بود که «ما» تصور میکردیم، او دسترسی به بازارها و منابع بالکان را برایمان ممکن خواهد کرد).

این تصویرگرایی یک بعدی جنگ، توسط رسانه ها، تا حد زیادی روشنگر این است که چرا اکثریت طبقه کارگر به ماهیت آن که علیه طبقه کارگر (درکوزوو و صربستان) بود، پی نبردند. همچنین روشنگر علت ضعف حمایت از مخالفت با جنگ نیز هست. در نظر اول کارگران یونانی موجد موثرترین مقاومت بودند: سربازان نیروی دریایی

«شورش» را به خدمت در ناوگان ناتو ترجیح دادند و کارگران راه و ترابری از انتقال محموله های ناتو از پیریس و سالونیکا، سرباز زدند. اما، با در نظر داشتن اینکه طبقه حاکم یونان دارای سرمایه های کلان، در صربستان (که زیر، بمباران ناتو شدیداً رو به استهلاک بود) و همچنین متحد عمده او در بالکان میباشد، انوفت کاراکتر طبقاتی مستقل چنین حرکاتی رنگ میبازد. بعد از یونان، قابل توجه ترین حرکت در ایتالیا، سلسله تظاهرات در رم و اویانو (پایگاه هوایی ناتو) بود که شمارش شرکت کنندگان در تظاهرات به ۱۰۰،۰۰۰ نیز رسید که در هیچ کشوری به این وسعت نبود. همزمان، اعتصاب یک روزه در ایتالیا، که از طرف اعضای اتحادیه ها (COBAS) فراخوانده شد، به مرز سراسری شدن رسید. نظیر این در هیچ جای دیگر مشاهده نشد، ولی البته ایتالیا همسایه بالکان است و پایگاه اصلی ناتو و حملات آن بود. نیز ناگفته نماند که حمایت از اعتصاب بیشتر از جانب متعهدین سیاسی بود تا کل طبقه کارگر، گرچه تعدادی از کارگران، بنابه گزارش رفقای ما در BATTAGLIAGLIA COMUNISTA بصورت انفرادی به تظاهرات پیوستند.

در فرانسه و امریکا چیزی بنام حرکت ضدجنگ تقریباً وجود خارجی نداشت. طوری که دولت فرانسه بدون برخورد با هیچ مخالفتی توانست اندسته از صربها را که از نظام وظیفه فرار کرده بودند به کشورشان بازگرداند! شمار تظاهرکنندگان در شهرهای امریکا بیشتر در حدود چندصد بود تا چند هزار. با این وجود در خیلی موارد از جمله در بریتانیا. تعداد قابل توجه ای از تظاهر کنندگان را، صربهای ناسیونالیست تشکیل میدادند. در بریتانیا دو مورد تظاهرات حدود ۵۰۰۰ نفری (برخلاف ادعای برگزار کنندگان آن بر تعداد بسیار بیشتر) در لندن و تظاهرات بسیار محدودتری در حد چند صد نفر در شهرهایی نظیر منچستر و گلاسکو صورت گرفت.

دستور کار غیر پرولتاری

این واقعیت ها، نشانگر آن است که ضعف مهم مخالفت با جنگ در سراسر دنیا، عدم حضور تقریباً مطلق طبقه کارگر بود. در حقیقت میتوان گفت که در صورت فعالیت بودن طبقه کارگر، سلطه فعلی افکار سرمایه داری بر روند زندگی روزمره، امکانپذیر نمی بود. طبقه کارگر اگر برای مسائل مربوط به خود از جمله حقوق کافی، شرایط کار بهتر و تامین اجتماعی مبارزه میکرد، نگاه دولت ها نگران جنگ طبقاتی در خاک خود میشدند. حمله یکپارچه کارفرمایان و دولت ها علیه طبقه کارگر در زمینه اقتصادی، به سرمایه داری این جسارت را داده است تا کارگران بالکان را هدف حمله نهایی – یعنی جنگ امپریالیستی – قرار دهد. این دلیل اهمیت مرتبط کردن این جنگ با دیگر حملاتی است که در چند سال اخیر با آن روبرو بوده ایم. این چالشی بود که انترناسیونالیستهای چپ کمونیست – و نه چپ سنتی – در آن شرکت کردند.

«سوسیالیست های» طرفدار امپریالیسم

شاید بهتر باشد که حزب کارگر بریتانیا و اتحادیه های کارگری را کنار بگذاریم، چرا که خود به اصطلاح نهضت

"پیک انترناسیونالیستی"، شماره ۸-۹، نشریه تئوریک «تشکیلات کارگران انترناسیونالیست»، زمستان ۱۳۷۸

کارگری از جنگ جهانی اول به بعد، سابقه ای طولانی و ننگین در حمایت از امپراتوری بریتانیا و سپس «ملت» در جنگهای امپریالیستی دارد. در جنگ جهانی اول اتحادیه های کارگری برای حمایت از جنگ به قراردادهای منع اعتصاب تن در دادند. بعد از سال ۱۹۴۵ نیز دولت کارگر اتلی بود که به گسترش قدرت جنگ هسته ای بریتانیا پرداخت و همچنین دولت کارگر هرولد ویلسون بود که از امریکا در جنگ ویتنام حمایت کرد. آنان که اقلیت پاسیفیست ضد جنگ حزب کارگر - از زمان کرهاودی تا سوسیالیستهای مسیحی نظیر تونی وج وودبن- را مهم جلوه میدهند، در عین، عذر تراشی برای حزب کارگر، موید اند که اکثریت غالب در این حزب (از نوع قدیم یا جدید) همیشه ملت را بر طبقه ترجیح داده است. اظهارات بلیر در مورد سیاست خارجی تابع «اخلاق» و مبارزه برای «ارزشها و نه سرزمین» هیچ تفاوتی با نوع همیشگی سینه چاک کردن های امپریالیستها ندارد. بریتانیا با انگیزه والای دفاع از بلژیک وارد جنگ جهانی اول شد، در حالیکه همه میدانند قصد اصلی، نابودی ناوگان المان بود که، در آن زمان تنها تهدید برای حکومت مطلق او در اقیانوسها بود. بلیر در این جنگ ریزه خوار سفره کلینتون بود، چنانچه مارگارت تاچر و جان میجر نه سال پیش برای کوبیدن عراق با بوش همراه شدند. به همین دلیل گروه های چپ نما نظیر Socialist Workers Party (SWP) «حزب کارگران سوسیالیست» با ظاهر سازی به اینکه گویی حزب کارگر واقعا عوض و نو شده به یک اندازه در فریب کارگران سهیم اند. حزب کارگر (همانی که ما تکرار کرده و میکنیم که از سال ۱۹۴۵ تا بحال برای درهم شکستن اعتصابات ۱۴ بار به ارتش متوسل شده) از سال ۱۹۱۴، دشمن طبقه کارگر بوده و هست.

تروتسکیسم در بحران

حال که ماهیت طبقاتی حزب کارگر بخوبی روشن است، سوال در مورد ماهیت طبقاتی گروه های تروتسکیست است که مدام مشغول تلاش برای سوق دادن حزب کارگر به ایده های خود هستند و در مواردی فعالترین اعضای حزب کارگر را تشکیل میدهند. جنگ در کوزوو ورشکستگی تمام عیار روش تروتسکیستها را برملا کرد. مهمترین مشکل مخالفت با جنگ، کمیته طرفدار صلح در بالکان بود. این اتحادی نامقدس از حزب کارگران سوسیالیست، حزب کمونیست شبه استالینی ولی تازه دمکرات بریتانیا و انواع و اقسام مسیحیان و طرفداران نابودی و عدم تولید سلاحهای هسته ای بود، با شعار کاملا یکجانبه «پایان فوری بمباران» که در اصل به معنی حمایت این کمیته از صربستان بود و مطابق با موضع صریح و ضدانقلابی استالینیستها. اینان هنوز به این خیالند که صربستان که بیشتر صنایع آن دولتی است - و این البته مدینه فاضله سوسیالیستی آنان است- گویی «پرولتری» است. حزب کارگران سوسیالیست نیز با دغلکاری همیشگی شعار «پایان فوری بمباران» را مدام تکرار کرد و تصاویر زیادی از قربانیان بمباران ناتو را، بدون نشان دادن تصویری از پناهندگان کوزووا، چاپ کرد، که نه از روی سهل انگاری، بلکه ناشی از سیاست حساب شده اش برای حمایت از رژیم سرمایه داری در صربستان بود. حزب کارگران سوسیالیست در اشاره خود به وخیم شدن جنایات صربها بعد از شروع بمباران ناتو کاملا محق بود اما سابقه این جنایات به قبل از

بمباران برمیگردد. تعجبی ندارد اگر کارگران در بریتانیا که سیاستهای بلیر بشدت انجا تبلیغ میشد، در مورد حمایت از این یا آن طرف دچار سرگردانی شدند، چرا که حزب کارگران سوسیالیست بر اینکه جنگ هر دو طرف، جنگ برعلیه طبقه کارگر است، تاکید نمود (زیرا که با صحبت از طبقه کارگر ممکن بود متحدین طبقه متوسط خود، در درون C.N.D و امثالهم را فراری دهد). حقیقت این است که این حزب هیچ چشم انداز مشخص طبقاتی ندارد و از هر رژیمی که ضدامریکایی به نظر برسد، حمایت میکند (چرا که امریکا برایش تنها کشور امپریالیستی است). درحالیکه حزب کارگران سوسیالیست عمق فاصله خود از یک چشم انداز طبقاتی را به نمایش گذاشته بود، رقباي کوچکترش مشغول پیدا کردن توجیهات دو پهلو برای مواضع ابلهانه و ضد طبقه کارگر خود بودند: «اقتدار کارگران» (Workers Power) «ازادی کارگران» (Workers Liberty) «چشم انداز سوسیالیست» (Socialist Outlook) و دیگران جملگی خواهان تسلیح ارتش ازادیبخش کوزوو (Kosovo Liberation Army) بودند. اما وقتی ما نشان دادیم که در وحله اول المان و بعد امریکا به ارتش ازادیبخش کوزوو (KLA) اسلحه میدادند، اینان با خشم میگفتند، امریکا هرگز از یک نهضت ازادخواه ملی واقعی حمایت نمی کند، که اینهم اشتباه است، چرا که امریکا در تمام طول این قرن به ارتش های ازادیبخش کمک مستقیم نظامی کرده است. حتی هوشی مین تا سال ۱۹۴۹ از حمایت امریکا برخوردار بود (ولی سقوط چین و همچنین شروع جنگ سرد، امریکا را وادار کرد تا با نهضت های ضداستعماری بمشابه بازویی از امپریالیسم روسیه بنگردد). امریکا - گرچه با اکراه - از حمایت هیچ نیرویی که به تامین منافعش کمک کند، دریغ ندارد: همین امریکا بود که صدام را در عراق، تا زمانیکه استقلال بیش از حد از خود نشان نداده بود، برعلیه ایران مسلح کرد.

تروتسکیست ها وقتی در بحث تجربی بجایی نرسیدند، با ادعای اینکه مارکسیستها همیشه از مبارزات «ازادخواهی ملی» حمایت کرده اند از در اسلوب گرائی وارد شدند. اینهم درست نیست: در قرن گذشته مارکس و انگلس از برخی نهضت های ازادخواهی ملی حمایت کردند. ولی فقط اگر بنظرشان، ایجاد یک کشور جدید به توسعه سرمایه داری کمک میکرد (تا بدینگونه زمینه برای انقلاب سوسیالیستی، در درازمدت، مساعد شود). اتفاقا جایی که با این حرکت مخالفت کردند، بالکان بود، چون در تحلیل شان ازادی دادن به ملتهای بالکان فقط به نفع امپراطوری مرتجع روسیه تمام میشد. مارکسیستها از نهضت های ازادخواهی ملی نه بصورت انتزاعی بلکه بعنوان قدمی واقعی در راه رهایی طبقه کارگر حمایت میکردند، امروز در عصر امپریالیسم، دیگر از مبارزات ملی مترقی خبری نیست. ناسیونالیسم در البانی مثال خوبی برای روشن کردن این ادعاست: مانیفست (KLA) خواستار تشکیل البانی بزرگ است، حال اگر (KLA) استقلال کوزوو را بدست آورد این به معنی بی ثباتی مونته نیگرو، مقدونیه، خود البانی، و باعث جنگ و خونریزی بیشتر خواهد بود. پس وقتی تروتسکیستهای طرفدار (KLA) برای ما حکم اخلاقی حمایت از این یا آن ملت ستم دیده را صادر میکنند (وگرنه اصلا مارکسیست نیستیم) ما تنها جوابی که برایشان داریم این است که، بهتر است برای درک واقعی مارکسیسم به مطالعه مجدد بپردازید. لنین در عمل به موضعی اشتباه در مورد مبارزات ازادخواهی ملی رسید (به مقاله ما تحت عنوان جنبش های ازادخواهی ملی در افریقا توجه کنید)،

اما حداقل چارچوب برخورد با چنین مسائلی را برایمان معین کرد. او در مبحث تاکتیک، «بلشویکهای قدیم» را چنین مورد انتقاد قرار میدهد:

«انان بجای درک خصوصیات ویژه واقعیات جدید و موجود، با تکرار فرمولهایی که طوطی وار و ابلهانه از بر کرده اند، نقش بسیار ناسف انگیزی در تاریخ حزب ما بازی کرده اند.»
(مجموعه اثار، جلد ۲۴-ص ۴۴ ، انگلیسی)

وجه مشترک حمایت سازمانهای «اقتدار کارگران» و «ازادی کارگران» از (KLA) با «حزب کارگران سوسیالیست» و حزب کمونیست بریتانیا (C.P.B.) در آن است که جملگی منافع ملی را بر منافع طبقاتی ترجیح میدهند. حال آنکه در عصر امپریالیسم، تنها راه نجات، انقلاب طبقه کارگر جهان است. هدف این انقلاب برانداختن دولت، ملت و مرزهای ملی و الغای مناسبات کالایی و تمامی روابط سرمایه دارانه است. تا آن زمان وظیفه انقلابیون تبلیغ برعلیه مبارزات و منافع ملی است. همانطور که ما در مقاله جنبش های آزادیخواهی ملی در افریقا (چشم اندازهای انقلاب شماره ۱۴)، نشان دادیم، دیگر دوران تلقی مبارزات ملی بعنوان پیش درآمد مبارزه طبقه کارگر برای آزادی، بسر آمده است. این جنگهای دوزخی که باعث بدبختی فزاینده طبقه کارگر و سقوط هرچه بیشتر ما در بربریت است، چیزی جز یک جنگ طبقاتی که نظام رو به احتضار امپریالیستی راه انداخته، نیست. با یک چنین زمینه تاریخی، مراحل میانی دیگری که طبقه کارگر از آن بگذرد، وجود ندارد. الترناتیو یا سوسیالیسم است یا بربریت. انانکه طرفدار حمایت تاکتیکی از نیروهای بورژوا هستند، دستور کار انقلابی را رها کرده و بنابراین مرتد از طبقه کارگرند.

JOCK